



استاد شهید!

اینک در سالگرد شهادتت بیش از همه وقت، «نبود» تو را احساس می‌کنیم، با رگ و پوستمان، با دل و دیده‌مان و با فکر و روحمان.

جای تو را در محافل و مجالس، در دانشگاه و حوزه علمیه، در مسجد و حسینیه، خالی می‌بینیم.

حوزه و دانشگاه هنوز چشم انتظار است تا تو را بر منبر خطابه و کرسی تدریس ببیند و از زبان تو، تفسیر و اخلاق و فلسفه و حکمت و تاریخ و فرهنگ و امامت و نهج البلاغه و عرفان بشنود.

تو، گر چه نیستی ولی هستی.... حضور تو آشکارترین حضورهاست. در عصری که بسیاری از کسان، حتی حاضران، غایبند؛ غایب از زمان و صحنه. تو هستی؛ بودنی به زلالی چشمه و درخشندگی آفتاب و به صلابت کوه و به گستره‌ی دشت و تپش موج!...

اکنون، گر چه رفته‌ای، ولی ماندگارترینی؛ گر چه خاموشی، اما روشن‌ترین فریادی؛ گر چه غایبی، اما آشکارترین حضور را داری؛ چرا که تو شهیدی، و شهید هرگز نمی‌میرد و هرگز غایب نیست و هرگز خونس از جوشش بازمی‌ایستد و هرگز از «یاد»ها نمی‌رود. آن قاتلان تو مگسانی بودند که در عرصه سیمرخ، یارای جولان نداشتند و خواستار شب بودند و پرستندگان معبد ظلمت؛ مرگ «خورشید» را آرزو می‌کردند تا در غیبت آفتاب، بتوانند خودی بنمایانند.

و با خون خود هر چه را که گفته بودی و یا بر کاغذ گذاشته بود، امضا کردی.

یاد و نام و خاطره‌اش همیشه جاودان و راه مطهرش رهنمای رهروان باد!

امیردانش

ای معلم عزیز! همیشه به پرسش‌های سر در گم یاد داده‌ای از کدام ابهام دور شوند و به کدام زلالی آشکار، خود را برسانند.

تو همیشه اندوخته‌های دانش را برای مردمان داشته‌ای تا در زبان مادری دانایی را مهیا شوند. خطاب به قلم‌ها و دفترها همیشه سخن از حرکات زمین و حقیقت آسمان گفته‌ای. سخن از قدمت انسان و شرافت دانستن. از تو آموختیم که بهار، دانش است و قدیم‌ترین کتاب‌ها حتی هنوز برای ما جوانی به ارمغان می‌آورند.

تو به عمر آفرینش شباهت داری. نامت هم‌رنگ خلقت کائنات است.

وقتی لوح و قلم، شاگردان نام تواند، وقتی سکوت و درس، سپاه فرمان‌بردار تواند، تکلیف این جهان روشن است که باید تا آخرین نفس در رکاب تو بیاموزد.

حاصل عمر تو انسان است؛ انسانی که قد می‌کشد و از لابه‌لای کتاب‌های مبتدی، به قطورترین طومارهای تجربه و علم سرایت می‌کند و در تمام عالم تکثیر می‌شود و نسل بندگی و بشر را رواج می‌دهد.

حاصل عمر تو، تمام حقایقی است که سطر به سطر و سخن به سخن کتاب دانایی می‌شود و جهل را از گوشه گوشه زندگی می‌راند. قلمی که در دستانم سبز می‌نگارد و مرا به جهان‌های شگفتی و کشف مربوط می‌کند، فرمان‌بردار تو بوده که نزد من به نوشتن و رقم زدن تن داده.

سراغ تو را باید از تخته سیاه مَندرسی گرفت که در تاریخ جاودانه است و امضای مهر و فداکاری تو بر جبین دارد.

من حتی دعا نمی‌دانستم اگر واژه‌های سخنگو را به من نیاموخته بودی. چه پهناور است مرزهای رسالت تو در تقدیر بشر! ما بی‌رخصت نفس‌های دانای تو، اذن نداشتیم در قلمرو رستاخیز کلمات گام برداریم. بطالت ایام را تو از ما دور کردی و از تعطیل خرد، زنه‌ارمان دادی. هنوز که هنوز است سراسیمه‌ای برای سواد و دانش فرزندان آدم علیه السلام.

خصوصیت مهم استاد مطهری این بود که از روحیه بسیار قوی برخوردار بود؛ روحیه ای از نوع روحیه امام خمینی (ره). استاد مطهری به دلیل قوت و عزت نفسی که داشت، نزد ارباب زر و زور، خضوع نمی کرد و تسلیم نمی شد. تا امکان داشت اظهار حاجت نمی کرد. هیچ گاه در فکر مرید جمع کردن نبود و بسا کارهایی می کرد و مریدان بسیاری را از دست می داد. ولی در عوض از حریم اسلام دفاع می کرد و نمی گذاشت افکار بیگانه را به نام اسلام قالب بزنند.

از نکات بسیار آموزنده زندگی استاد مطهری، نظم در امور فردی و اجتماعی ایشان بود. سرمایه عمر برایش کیمیاگونه بود و می خواست از لحظه لحظه آن استفاده کند. همسر استاد می گوید: «استاد مطهری در تنظیم وقت، ابتکاری عجیب داشت و چنان اوقات شبانه روزی خود را تنظیم می نمود که به تمام کارهایش می رسید، گویا خداوند به وقت او برکت داده بود».

استواری مردان الهی در احیای ارزش های الهی حاکی از اراده و قاطعیت آنهاست. از خصوصیات استاد شهید این بود که سخت در برابر اصل اسلام و اصل قرآن تعصب و قاطعیت داشت. این تعبد و تقید او به اعتقادات و احکام اسلام موجب شد با تمام وجود در برابر اندیشه های التقاطی و الحادی بایستد.

استاد مطهری نه تنها در فلسفه متبحر بود در فقه و اصول نیز فردی صاحب نظر و به معنی واقعی کلمه مجتهد بود و جامع الاطراف بودن شهید مطهری این امکان را به وی داد تا در زمینه های متنوعی پیرامون معارف اسلامی، ادبیات و فرهنگ قلم زند و نیروی خود را در بیان موضوعات گسترده ای که هر یک شعبه ای مستقل و در عین حال دارای فروعی متعدد است ظاهر سازد.

از ارسطو نقل می کنند که گفته است «افلاطون را دوست دارم؛ اما حقیقت را از او بیشتر دوست دارم.» این خصوصیت، نمونه های زیاد در آثار استاد مطهری دارد، متهمی همراه با نزاکت، لطافت و احترام که انسان هنگام خواندن متوجه نمی شود که او حرف استاد خود را رد کرده است. این روح انتقادی شهید مطهری، ناشی از همان روح واقع بینی است، ناشی از هدف داشتن و حق خواهی است.

استاد مطهری در تسلط به نظریات بزرگان فلسفه و شناخت منطق های مخالف، کم نظیر بود. هرکس پای درس ایشان می نشست، خود را با مردی روبه رو می دید که با تمام دل و جان درس خوانده و آنچه را خوانده فهمیده و رابطه خودش را با معلوماتش حفظ کرده بود. مطالب درسی، چکیده جان او بود، نه چسبیده به زبان او.

شهید قدوسی درباره پرکاری و تلاش استاد این طور می گوید: «پشتکار و کثرت مطالعه آقای مطهری در مدرسه فیضیه، همه ما را به اعجاب می آورد و تأکید می کرد که استاد مطهری وقتی اصول فقه را خوانده بود، مدعی بود که جزوه و اثری نیست که در این زمینه باشد و من آن را ندیده باشم و یا علم اصول اکنون چون موم در دستان من است...».

یکی از موفقیت های چشمگیری که استاد مطهری در برابر مشکلات و هجوم فرهنگ التقاطی و مارکسیستی داشت، این بود که با هوشمندی و تیزبینی، مسائل را دید و از برخورد با آنها نهراسید، بلکه از آنها استقبال کرد و با درک عمیقی که از ایدئولوژی اسلام داشت، به بررسی کامل ایدئولوژی مارکسیسم و کمونیسم پرداخت و لحظه ای از مبارزه دست برنداشت.

زندگی استاد مطهری، همه در یک هدف خلاصه می شود و آن «دفاع از حریم مقدس اسلام و حقیقت» بود. شاید درک حقیقت، آن چنان که تصور می شود دشوار نباشد؛ فقط دشواری اصلی، داشتن شجاعت و صراحت در بیان آن است. استاد مطهری برای حفظ اصالت حق و حقیقت با هیچ کس نساخت و وارد هیچ زد و بندی نشد.

استاد به عنوان دین شناسی آگاه با ذهن مسئله یاب خود، به درستی دریافته بود که پرسش های نوین و مستحدثه، پاسخ های کهن را بر نمی تابد و «کلام قدیم» بدون بازسازی و بازفهمی و پالایش و پیرایش، جواب گوی نیازهای انسان معاصر نیست؛ لذا کوشید از افق جدیدی به مسائل دینی و اجتماعی نظر افکند تا اندیشه دینی، رخت کهنگی از تن درآورد و جوهر بالنده خود را به منصف ظهور برساند.